

ناگهان از خواب بیدار شد ساعت دو و نیم بود
 فکر کرد که چرا بیدار شده است دلیلش را فهمید : کسی در آشپزخانه به
 صدلی خورده بود گوش خواباند صدایی نمی آمد بیش از حد خاموش بود
 هنگامی که کنارش روی تخت دست کشید آنجا را خالی یافت حالا می فهمید
 که چرا همه جا خیلی ساکت است : صدای نفس های همسرش نمی آمد
 برخاست و کورمال کورمال به طرف آشپزخانه رفت آن ها در آشپزخانه به هم
 برخوردند ساعت دو و نیم بود زن جسم سفیدی را در کنار گنجه آشپزخانه دید
 چراغ را روشن کرد آن ها در لباس خواب رو به روی هم ایستادند نیمه شب بود
 ساعت دو و نیم در آشپزخانه
 روی میز آشپزخانه بشقابی قرار داشت فهمید که مرد برای خودش نان بریده
 است کارد هنوز کنار بشقاب بود و روی میزی خرده های نان ریخته بود وقتی
 شب ها می خواستند بخوابند زن رومیزی را تمیز می کرد هر شب اما حالا خرده
 های نان روی آن ریخته بود و کاردی آنجا قرار داشت احساس کرد که سرمای
 زمین آهسته از پاهایش بالا می خزد نگاهش را از بشقاب برداشت
 مرد به اطراف خود نگاه کرد و گفت فکر کردم اینجا اتفاقی افتاده است
 زن گفت : من هم صدایی شنیدم و متوجه شد که همسرش شب ها در لباس
 خواب خیلی پیر به نظر می رسد به اندازه سنش : شصت و سه سال البته روزها
 گاهی جوانتر به نظر می رسد و مرد فکر می کرد خیلی پیر است به خصوص در
 لباس خواب نسبتا پیر به نظر می رسد اما دلیلش شاید موهایش باشد سن زنها
 در شب ها به وضع موهایشان بستگی دارد موها آدم ها را یک دفعه پیر می کنند
 بعد گفت : باید کفش می پوشیدی پا برهنه روی زمین سرد که درست نیست
 سرما می خوری
 زن به او نگاه نکرد چون نمی توانست دروغ گفتنش را تحمل کند دروغ گفتن به
 کسی پس از سی و سه سال زندگی مشترک
 مرد بار دیگر گفت : فکر کردم اینجا اتفاقی افتاده است و ناشیانه به اطراف نگاه
 کرد بعد دامه داد : اینجا صدایی شنیدم فکر کردم اتفاقی افتاده است
 زن گفت : من هم صدایی شنیدم ولی مثل اینکه چیزی نیست بعد بشقاب را از
 روی میز برداشت و خرده های نان را از روی میز دور ریخت
 مرد با تردید گفت نه حتما خبری نبوده
 بعد زن به کمکش آمد بیا جانم صدا از بیرون بود بیا بخواب سرما میخوری روی این
 زمین سرد
 مرد به پنجره نگاه کرد و گفت : بله حتما از بیرون بوده اما من فکر کردم که صدا
 از اینجا می آید
 زن دستش را به طرف کلید چراغ برد و با خود فکر کرد : چراغ را باید خاموش کنم
 والا باید سراغ بشقاب بروم نه نباید سراغ آن رفت چراغ را خاموش کرد و گفت
 بیا جانم حتما صدا از بیرون بوده هر وقت باد می آید ناودان به دیوار می خورد
 حتما ناودان بوده هر وقت باد می آید صدا می کند
 آن ها کورمال کورمال از میان راهرو تاریک به طرق اتاق خواب رفتند برخورد پاهای
 برهنه آن ها با زمین صدای مخصوصی ایجاد می کرد و مرد گفت : باد می آید و زن

افزود تمام شب باد مي آيد
هنگامي که در رختخواب دراز کشيدند زن گفت : بله تمام شب باد مي آيد حتما از
ناودان بوده

مرد گفت : من فکر مي کردم از آشپزخانه است پس از ناودان بوده
و اين جمله را چنان گفت که انگار تقريبا در خواب است اما زن فهميد که صدي
همسرش هنگام دروغ گفتن خيلي غير طبيعي است او آرام خميازه کشيد و گفت
هوا سرد است من که مي روم زير لحاف شب به خير
مرد پاسخ داد شب به خير و لحظه اي بعد : هوا سرد است خيلي سرد
سپس سکوت برقرار شد پس از مدتي کوتاه زن صدي جويدن آهسته و محتاطانه
مرد را شنيد زن عمدا عميق و منظم نفس کشيد تا همسرش نفهمد که او هنوز
بيدار است اما صدي تکان خوردن دهان مرد آن قدر منظم بود که زن در اثر آن کم
کم به خواب رفت

شب بعد وقتي مرد به خانه آمد زن چهار قطعه نان جلو او گذاشت مرد در مواقع
ديگر سه تکه نان مي خورد بعد زن گفت : تو مي تواني با خيال راحت چهار تکه
نان بخوري و از کنار لامپ گذشت
من نمي توانم اين نان را بخورم تو يکي بيشتري بخور من از اين نان خيلي خوشم
نمي آيد

مرد گفت : تو که نمي تواني فقط دو تکه بخوري و روي بشقاب خم شد
چرا نه ؟ من شب ها نمي توانم از اين نان بخورم تو بخور تو بخور
زن پس از مدتي کنار ميز زير لامپ نشست